

علی جواهر کلام

شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ رئیس قاجار
سالی چند در ملازمت حجة الاسلام والا حاج شیخ رئیس قاجار



خواهی که دادت بر در صد سلسله بیداد را
منت بکش کردن بنه زنجیر استبداد را

خیلی جوان بودم که بافتخار ملازمت مولانا حاج شیخ رئیس شیخ الاحرار و

المجاهدین نایل آمدم و این توفیق تا پایان زندگی آمرحوم ادامه داشت .

مرحوم شیخ‌الرئیس فرزند مرحوم محمدتقی میرزا حسام السلطنه پسر فتحعلی شاه در سال ۱۲۶۴ هجری قمری مقارن با سال جلوس ناصرالدین‌شاه در طهران متولد شد و در همان اوان خردسالی به بیماری آبله مبتلا گردید و تقریباً نابینا شد اما بزودی وبای عالم در تهران بروز کرد و کودک آبله زده گرفتار و با شد ولی بخواست خداوند از بیماری وبا شفا یافت و بینائی او هم پس از معالجه و با بازگشت چون خدا خواهد و باگردد دوا آن‌هم دوی نابینائی .

مرحوم شیخ برسم و عادت آن‌زمان ایام صباوت‌را در نزد معلمان سرخانه بدرس و بحث پرداخت و همینکه بسن رشد رسید به تحصیل علوم دینی شایق گردید و با همت والده محترمه‌اش که پس از فوت حسام السلطنه عهده دار تربیت فرزند بود از تهران بسامرا ، بخدمت مرحوم میرزای شیرازی قدس‌سره عزیمت کرد و چندسال در سرمن رای مقیم بود تا اینکه بدرجه اجتهاد ارتقاء یافت و با دریافت اجازه از خدمت استاد اجل (آیه‌الله میرزا حسن شیرازی) به تهران بازآمد مرحوم شیخ طبعاً آزادمنش و با هرگونه رسم و رسوم استبدادی بشدت مخالفت میکرد و چنانکه خود میفرمود وی مؤسس آل‌قاجار بود و از میان آن‌گروه بدعوت حق قیام کرد ، با اینوضع اقامت او در تهران امکان پذیر نمیشد لذا به مشهد مقدس رضوی مهاجرت کرد و در آنجا بوعظ و ارشاد و دعوت خلق باآزادی مشغول شد. آصف‌الدوله (بدی) والی خراسان از شیخ بشاه شکایت کرد ناصرالدین‌شاه فرمان داد که حجة الاسلام والارا از ایران تبعیدکنند مرحوم شیخ یکسر عازم عشق آباد شد و هنگام حرکت این‌شعر را برای شاه تلگراف کرد .

نایب‌السلطنه برگو بشه نیک سرشت - که یکی زاهل خراسان بمن این بیت نوشت آصف و ملک خراسان بشما ارزانی - ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت ،

و در موقع ورود بعشق آباد چنین فرمود :

عجب مدار خرابم اگر بعشق آباد

کسی ندیده که باشد دلی ز عشق آباد

صلاح کار مپرس از من خراب که باز

طریق عشق گرفتیم هر چه بادا باد

از آن پس مرحوم شیخ که میدانست سخت گیری های دربار وی را در ایران آزاد نمیگذارد لذا تصمیم گرفت مانند سایر آزادی خواهان از خارج کشور بدعوت قیام فرماید لذا تا نهضت مشروطه گاه در ترکیه گاه در هند گاه در عراق گاه در فرانسه با نشر رسالات و مقالات آزادی بخش برای نجات ملت ایران از ستم بیدادگران در تلاش بود . تا اینکه نهضت مشروطیت به ثمر رسید و شیخ الرئیس پس از سالها آوارگی اجباری با کمال شوق بایران باز آمد ولی ورود مرحوم شیخ الرئیس مصادف با سرکشی محمد علی میرزا شده که در صدد برهم زدن اساس مشروطیت بود و طبعاً با مخالفت شدید شیخ الرئیس مواجه شده که صریحاً در بالای منبر مردم را بعزل محمد علی میرزا تشویق میکرد سرانجام محمد علی میرزا مجلس را بتوپ بست و شیخ الرئیس رادستگیر ساخته زنجیر بگردن بباغ شاه بردند و در آن موقع چنین فرمود :

خواهی که دادت بر درد صد سلسله بیداد را

منت بکش گردن بنه زنجیر استبداد را

شیخ میفرمود محمد علی میرزا فرمان داده بود که دهان مرا خرد کنند در خیمان هم آنقدر با ته تفنگ بدهانم زند که دندانهایم شکست و در همان حال ابن اشعار را سرودم :

گفتا که تو را چو نیست دندان

از بوسه مجوی مطلبت را

ای غنچه دهان بها نه بگذار

ببتر که نمیگزم لب ت را

محمد علی میرزا دستور داده بود که شکم شیخ‌الرئیس را پاره کنند اما با میانجی‌گری عضدالملک (شاخص قاجار) حکم اعدام به حبس مبدل شد اما شیخ‌الرئیس پس از فتح تهران قصیده‌ای سروده که مطلعش چنین است :

باز بمشروطه خواه رواج بازار بین - به مفسد و مستبد عذاب فی النار بین
سظوت ستاری و فرسپهدار بین

شیخ‌الرئیس در دوره دوم از طرف مردم مازندران به نمایندگی مجلس شوری انتخاب شد و موقعی که ناصرالملک نایب‌السلطنه برای تعیین رئیس‌الوزراء و کسب نظر نمایندگان به مجلس آمده بود مرحوم شیخ خطاب بن ناصرالملک این ابیات را فرمود :

ای ماه مجلس آرا از ابروی هلالی - چشم تو انقلابی قد تو اعتدالی - رقص
تو ارتجاعی ناز تو امتناعی - وصل تو اجتماعی - هجر تو اختلالی - ای از همه بتان به
مالاغر توفریه آزادی بما ده ای سرو لبرالی - مطرب بره شناسی راهی بزنی اساسی
هرگز مکوسیاسی - بارند لالابالی .

ای تند رو غزالم رحمی نما بحالم
پاریس رو مرالم که درس بخوان مرالی
تا نورد خسارت پارودن از این جسارت
طال النوی و صارت ایامنا اللیالی
در مجلس مقدس با قسامتی مقدس

شعری بدیع و نورس گفتیم ارتجالسی

موقعی خانم تاج‌السلطنه (شاهزاده خانم مریم) نامه‌ای به مرحوم شیخ نوشت که ای پسر عمو تو مسیح زمانی و مرا مریم مجدلیه بدان و به همسری خود پذیر مرحوم شیخ در پاسخ چنین نوشتند :

سبحان الله نمی‌گویم در روزگار جوانی و ایام جوانی مرا یوسف ثانی و دلر برای

غوانی میخواندند که در مصر من عزیز باشم و منظور نظر اهل تمیز ولی از آنجائی که هر یوسفی را زلیخائی و هر زهرامی را مشتری است هر کسی یا ناکسی همایا کرکسی بمن مراسله نگاشت و خاطر بمواصله پنداشت کید عظیم و شید جسیم مرا شکار نکرد چرا که بفرموده خدای تعالی :

فان خفتم الا تعدلوا فواحدہ خود را بمواهای زایدہ بی فایده آلوده نکردم چه رسد بحالیہ و عدم استطاعت آلیہ و مالیه کہ جز پڑمردگی آن و افسردگی این اندیشہای ندارم و کاری کہ در شباب نکردہام در مشیب نکنم و سرفرازی در نشیب . هر که را باغچه ای هست بہ دبستان نرود و پیرمانند طفل بدبستان نرود .

یکی درخت گل اندر میان خانہ ماست کہ ما راسر باغ و گلستان نیست در پایان این نگارش مینگارم .

گر از برای بردن این دل معطلی

دل پیش دیگری است برو ول معطلی

من لاف عقل میزنم این کار کی کنم؟

مرحوم شیخ میفرمود در آغاز جنگ جهانی اول در استامبول بودم روزی بدعوت سلطان محمد رشاد خامس خلیفہ عثمانی برای صرف ناهار بدولمہ باغچه رفتم آن موقع هنوز دولت عثمانی وارد جنگ نشده بود فقط آلمان و فرانسه باهم می جنگیدند سلطان از من خواست شعری درباره جنگ بگویم من بسالبدیہہ این ابیات را خواندم .

اقوام محارب کسہ ہمہ کور و کردند

گوسالہ پیرستند و زحق بی خبرند

چون آمده است فاقتلوا انفسکم مامور زحق بکشتن یکدیگرند

سلطان کہ خوب فارسی میدانست و ذوق شعری ہم داشت ساعت طلای جواهر نشان

خود را از بغل در آورد و بمن یادگار داد .

باری مرحوم شیخ‌الرئیس در علوم عقلی و نقلی استاد بود نظم‌ش عالی و نشر متعالی است در سخنرانی نظیر نداشت بعضی اوقات در منزل منبر میرفت و در ماه مبارک رمضان در مسجد سپهسالار موعظه می‌فرمود .

وفات شیخ در دهم فروردین ۱۲۹۹ شمسی بمرض تیفوس واقع شد و در ایوان مقبره ناصرالدین‌شاه بخاک سپرده شد رحمة‌الله علیه رحمة واسعة .

از آثار مرحوم شیخ کتاب منتخب‌النفیس (در شعر) کتاب اتحاد اسلام در نشر کتاب ابرار در نشر و بسیاری از رسالات و کتب دیگر که سال‌های پیش در خارج ایران بطبع رسیده است و اشعار و آثار دیگری از آن مرحوم باقی است که اگر با همت ارباب علم و ادب بطبع برسد خدمت شایانی به پیشرفت زبان فارسی خواهد بود .

این ابیات را در پاریس فرموده‌اند :

دوشینه برهگذار دیدم - ترسازنکی سپید اندام

او سرو صفت همی خرامید - شویش زعقب دوان چو خدام

گفتم بفرانسوی چه گوئی - با خانم خویش گفت مادام

آخر ز خدا بترس ترسا و ندر ره زاهدان منه دام

مادام تو گشت بهر مادام - دل در پی دام تو است مادام

در نزد چینیان دین به معنایی که در سایر بلاد جهان استعمال می‌شود وجود ندارد ولی سه مکتب و یا بعبارت دیگر سه تعلیم عام در سراسر آن کشور از روزگاری کهن وجود داشته است که عبارت باشد از بودیزم، کنفوسیائیزم و تائوئیسم . بسیاری از خدایان نیز از نوع آنیمیزم همچنان مورد اعتقاد عوام می‌باشند که در عداد هیچ یک از مذاهب سه‌گانه مذکور در نمی‌آیند.

(تاریخ ادیان)